



مهدی رزایی، دبیر و پژوهشگر

نه می‌توان «محدود به حدود جغرافیایی» ماند و نه راه نجات «زوال در یکسان‌سازی و روزمرگی جهانی» است

پیدایی و زوال خودآگاهی تاریخی

جمعی از ایرانیان در تاریخ معاصر هرگز اهل «خودآگاهی تاریخی تفصیلی» نشدند و هنوز نیز آن را فاقدند. اما جمعی از ایرانیان نیز - گاه به تبع برخی بزرگان - «خودآگاهی‌ای اجمالی» یافتند و اگر کاری هم از پیش برده‌اند، به سبب همین خودآگاهی اجمالی بود. اما این «خودآگاهی تاریخی» چیست که نداشتنش عیب و عار است؟ و داشتن آن، چه دردی را بناست که دوا کند؟

این پرسش را به چند صورت می‌توان پاسخ داد اما بهتر است به توضیحی «قابل درک عمومی» برای آن بپردازیم. همچنین بهتر است از این پرسش شروع کنیم که «مناسبات جهان امروز، بر چه مبناست؟». سیاست و اقتصاد جهان، تکنولوژی و صنایع، قیمت ارز و طلا، جنگ و صلح و نظامی‌گری، نفت، برخورد با طبیعت و... آیا بر مدار دوستی و مدارا می‌گردند؟ بعید است هیچ عاقلی با ملاحظه وضع کنونی عالم، بگوید دنیا بر مدار صلح و مدارا و دوستی و مهر و رفق و عدل و داد می‌گردد. اما این تمام ماجرا نیست و به همین سادگی نسبت به تاریخ، خودآگاه نشدید! درست است که دنیا بر این مبنا نیست ولی پرسش آن است که «مبنا چیست؟»

روشنفکران جهان‌سومی^(۱) از پیش از مشروطه تا کنون، فهمی نسبت به این عالم پیدا نکردند یا بهتر بگوئیم اصلاً فهم ایشان نسبت به وضع جدید، «امکان وقوعی» نداشت. ملاحظه ظواهر تمدن و اشتها یافتن به آن (که به کثیری از ما ایرانیان سرایت کرده است) نمی‌تواند امور را نظم و ترتیب بخشد یا حتی در اخذ و اقتباس تکنولوژی، کمکی کند، چه رسد به سیاست و اقتصاد و...

ظاهر عالم جدید رهنز است. ظاهر بینی هنر نیست و نیازی هم به تفکر و زحمت ندارد. ظاهر سیاست داخلی و حکومت در عالم جدید «قرارداد اجتماعی» بود اما حقیقت آن است که این قرارداد اجتماعی دیگر شباهتی به «عقد» گذشته نداشت. در قرارداد اجتماعی هرکس فکر خود و رای خود را مقدم بر «وحی الهی» یا حتی «نظر عقلاء» و «اهل علم و تخصص» فرض می‌گیرد و اگر چنین نباشد، دموکراسی و... اصلاً مطرح نمی‌شود. همین ظاهر بینی در برخورد ما با علم هم در کار است. علم در عالم کنونی عین معرفت و شناخت نیست؛ بلکه حدی از دانایی است که به کار «تصرف در امور» می‌آید. این علم دیگر نه مطلق است و نه می‌توان از آن توقع «سامان بخشیدن به همه‌ی امور» را داشت. اما در قرن هجدهم و وضع نیوتنی، علم، دانایی محسوب می‌شد و گمان می‌رفت که با پیشرفت آن، همه امور منظم و بسامان خواهد

شد. وضع اتوپستی و سودای «بهشت زمینی» بشر غربی را به سمت توسعه علم و تکنیک برد و از آسیب‌هایی که این توسعه به دنبال داشت، غافل کرد. اکنون اما در اروپا و امریکای امروز نیز با توسعه علم، مشخص شده که علم منحصر در نیوتن نیست و مبنای تئوری‌های علمی، امور عقلی و یقینی نیستند بلکه مفروضاتی هستند که تصرف بشر را در امور عالم، آسان می‌کنند. وقتی این تصرف، جهت واحدی نداشته باشد و از نظم واحدی پیروی نکند، طبیعی است که بشر هر روز با «بحرانی تازه» و با «بحران‌هایی عمیق‌تر» و «حل‌ناشدنی‌تر» مواجه شود. اما تصور ما از علم هنوز ظاهر بینانه و «تقلیدی از تلقی قرن هجدهمی» و در حد فهم دوره مشروطه باقی مانده و روشنفکران، حتی ستایشگر این تلقی از علم هستند.

در یک کلام تعارض‌هایی که بعضی علما همچون شیخ فضل‌الله نوری در مشروطه متذکر آن شدند - جز در یک مقطع کوتاه که با انقلاب و جنگ و دل‌آگاهی و مرگ‌آگاهی همراه بود - مورد غفلت تاریخی بعضی از ما قرار گرفته و هنوز نیز مغفول است. عمدتاً صرفاً آرزو داریم که اوضاع بسامان شود و این آرزو را در اوهام و خیالات خود دنبال می‌کنیم و هیچ «نظر به وضع کنونی عالم» نداریم. حتی اصالت دادن به «تلقی قرن هجدهمی از علم» هم نزد ما، بیش از شوخی نیست. اگر حتی «علم تاریخ» را هم جدی می‌گرفتیم، می‌توانستیم قدری از این اوهام و خیالات هرروزی خارج شویم. چرا که راهی که آرزوی ما را داریم هرگز در تاریخ به سرمنزل مقصود نرسیده است و حتی به آن نزدیک هم نشده! اما علم تاریخ اسباب غفلت مضاعف ما شده است و تنها اجزائی از تاریخ را در نظر می‌آوریم که اوهام «اتوپییای نفت‌فروش مرفه جهانی شده» را تأیید می‌کنند. در مشروطه هم این سودا بود که با مشروطه‌شدن، اوضاع بسامان شده و دیگر حق رعیت پامال نمی‌شود. اما چون فهمی از مناسبات جهانگیر شده در کار نبود، «باغ سفارت انگلستان» و هجوم «روس‌های امپراطوری» و بمباران‌ها و اشغالگری نظامی آن‌ها در کار آمد و روشنفکران بدنبال دیکتاتور منور (به تبع ولتر) ولی وابسته به انگلیس افتادند تا تصدیق کنند که نه فهم گفتگو کردن و انسجام «نفوس متکثره» ایرانیان را دارند و نه توان حراست از «ممالک محروسه و ایالات مأنوسه» یعنی ایران را.

اما میان وضع امروز و مشروطه فرقی اساسی هست. در مشروطه این توجه نزد بخش قابل توجهی از مردمان پیش نیامد که «اوضاع عالم از چه قرار

است». اما امروز و بعد از انقلاب، توصیف «استکبار جهانی» در کار آمد که اگر در اثر کثرت استعمال «لفظ»، نخ‌نما و تکراری نمی‌شد (و کدام حرف حساب و سخن صواب است که در گیرودار زندگی روزمره، چنین نشود) می‌توانست مورد شرح و تفصیل قرار گیرد و مددی به خودآگاهی تاریخی ما باشد. فرق وضع کنونی با مشروطه در آن است که رضایت به استبداد داخلی و وادادگی خارجی (که سال‌ها رویه معمول بود) نزد متفکران و خواص و بخشی جدی از مردمان دل‌آگاه، زائل و ضایع شده و کیست که نداند تاریخ را دل‌آگاهان و شهداء می‌سازند. آری تاریخ را دل‌آگاهان ساخته‌اند و می‌سازند و تغییر، نیازمند فداکاری و مجاهدت است. جهت مطلوب نیز در ایران همواره جهت عدل و داد و رفق و مدارا بوده است (که وضع موعود و ظهور منجی را نیز چنین توصیف می‌کنیم و طالب آنیم). جهت مطلوب ایرانیان هرگز اموال اتوپستی قرن هجدهمی نبوده و نیست. اما اگر چنین تلقی شود که دین و دنیا را دولت و حکومت باید به مردمان بدهند، مجاهدت و تلاش مخدوش می‌شود. همچنین نباید گمان کرد که همه چیز بناست با علم جدید و سیاست و معامله‌گری حل شود. سیاست جدید غربی به دنبال معامله‌گری نیست بلکه همانطور که علم جدید در غرب، سلطه بی‌چون و چرا بر طبیعت را محقق ساخته، سیاست نیز بناست سلطه سیاسی بی‌چون و چرای غرب را بر ممالک دیگر تحقق بخشد. تصور سیاست جدید به مثابه یک بازی که می‌توان در آن سهم‌های عادلانه و یکسان یا لاقط سهمی کافی برداشت، ناشی از همان فقدان خودآگاهی تاریخی است. آثار و نتایج این شناختن و عمل ناشی از آن، روز به روز آشکارتر می‌شود و در این میان لازم است که متفکران قوم، با تبیین وضع موجود و نشان دادن جهت مطلوب و ممکن، در افزایش خودآگاهی تاریخی نقشی بر عهده گیرند. مطالب مجموعه حاضر، شاید که بتواند در این جهت سهمی داشته باشد.

پی‌نوشت‌ها:

۱- غرض بدگویی از روشنفکران نیست بلکه روشنفکری ما پیشاپیش خود را در «جهان سوم» فرض می‌کند و مبنای این چنین تقسیمی را پذیرفته است.